

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

کلام محقق نائینی

مرحوم محقق نائینی (قدس سره الشریف) در دنبال کلام سید شریف در حاشیه‌ی شرح مطالع و دنبال کلام مرحوم آخوند دو تا مطلب دارند که هر دو مطلب ایشان مورد اشکال واقع شده است. یک مطلب فرموده اند که این ایراد مرحوم آخوند بر اینکه ناطق عنوان فصل مشهوری را دارد نه حقیقی، این در صورتی است که ما ناطق را به این معنا، معنا کنیم و بگوییم «ناطق ای المدرك للکلیات»، اگر این را گفتیم این ناطق از خواص انسان می‌شود، یعنی انسان موجودی است که خاصیتش این است که مدرک کلیات است. آن وقت این ناطق فصل مشهوری می‌شود.

اما اگر ناطق را اینطور معنا کردیم و گفتیم «ناطق ما يكون له النفسُ الناطقة»، ناطق را معنا کردیم به موجودی که دارای نفس ناطقه است، به ادراک للکلیات معنا نکردیم؛ و نفس ناطقه چیست؟ نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم که ناطقه آن است که «يكون الانسان به انسانا» انسان به سبب آن انسان است، بنابراین اگر این چنین معنا کردیم می‌فرمایند که این عنوان فصل حقیقی را دارد. این مطلب را در کتاب «فوائد الأصول» جلد اول در صفحه‌ی 111 ایشان بیان فرمودند.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره)، در کتاب محاضرات در صفحه‌ی 270، فرمودند که این حرف استاد ما اشکال دارد و یک تعبیری کردند، فرمودند که «هذا من غرائب ما صدر منه»، این از مطالب غریبی است که از ایشان صادر شده، یعنی از مطالب عجیبی است که نباید از ایشان صادر شود اما صادر شده است.

اشکال کردند و فرمودند که «إن صاحب نفس ناطقه هو انسان»، شما ناطق را به نوع معنا کردید گفتید که ناطق یعنی ما «يكون له النفس ناطقة»، نفس ناطقه خود همان نوع است و ما می‌خواهیم فصل این نوع را بیان کنیم نه اینکه خود نوع را در اینجا ذکر کنیم.

اما حق این است که بین این دو تعبیر واقعا فرق است که ما بگوییم ناطق یعنی مدرک للکلیات، این مدرک بودن از خواص نفس ناطقه است، این عنوان ذاتی را ندارد، عنوان فصل حقیقی را ندارد و می‌شود فصل مشهوری؛ اما ایشان در اینجا چیزی جای کلمه‌ی انسان نگذاشتند. خود انسان عنوان نوع را دارد، مرکب است از یک جنس و فصل، جنسش عبارت از حیوانیت است. در کجای این عبارت بوی از مسئله‌ی حیوانیت می‌آید؟ یعنی اگر ایشان یک تعبیری کرده بودند که شامل حیوانیت و ناطقیت مجموعا با هم می‌شد، این می‌شد نوع؛ اما ایشان این را نفرمودند، فرمودند که انسان فصلش این است «ما يكون له النفس الناطقة»، یعنی بجای مدرک للکلیات، نفس ناطقه را گذاشتند و این حقیقتش چیست ما نمی‌دانیم.

نفس ناطقه عبارت است از فصل حقیقی انسان. یکی از خواص فصل ناطقه، عبارت است از ادراک للکلیات؛ لذا اشکال مرحوم آقای خوئی که می‌فرمایند این نوع است، نه این نوع نیست و واقعا عنوان فصل را دارد، منتهی یک فصل مبهمی است.

اشکال فقط باید اینطور باشد که فصل آن است که نباید مبهم باشد، وقتی می‌خواهند رابطه‌ی بین جنس و فصل را بگویند، می‌گویند که فصل آن است که جنس را از حالت ابهام خارج می‌کند، شما هم یک تعبیر مبهم گفتید و معنای روشن برای فصل بیان نکردید. این یک مطلب.

مطلب دوم محقق نائینی

مطلب دومی که محقق نائینی دارند، ایشان می‌فرمایند که این شق اول کلام سید شریف، گفتیم کلام سید شریف دو شق دارد، شق اول که عبارت از این بود که ایشان فرمود که شما می‌گویید ناطق یا ضاحک یعنی شیء له النطق، اگر مرادتان از شیء، مفهوم شیء است، اشکالشان این بود که لازمه‌اش این است که عرض عام داخل در فصل شود. فصل ذاتی است و معقول نیست که عرض عام داخل در فصل شود.

مرحوم آقای نائینی اینجا به سید شریف اشکال دارند، البته نه از این باب که بخواهند اساس اشکال ایشان را از بین ببرند، می‌خواهند بگویند که اشکال را باید به یک قالب دیگری بیان کنیم.

ایشان می‌فرماید کلمه و مفهوم شیء عرض عام نیست، بلکه شیء، جنس الأجناس است، یعنی اگر از ما سوال کنند جنس عالی که فوق او جنسی نباشد چیست؟ می‌گوییم مفهوم شیء است، چرا؟ اینجا ایشان برای عرض عام یک تعریفی کرده فرموده عرض عام به آن چیزی می‌گویند که خارج از ذات یک شیء است، عارض آن شیء می‌شود بواسطة الجنس.

مثلا حساس عرض عام انسان است، حساس عارض می‌شود به انسان به واسطه الحیوان، در مقابل عرض خاص که عرض خاص آن است که عارض شیء می‌شود به واسطه الفصل، مثل اینکه می‌گوییم ضحک یا تعجب اینها عارض انسان می‌شود به واسطه‌ی ناطقیات.

ایشان می‌فرماید عرض عام فرقی نمی‌کند که به واسطه الجنس القریب باشد یا بواسطه الجنس البعید، با به عبارة الأخری عارض جنس قریب شود یا عارض جنس بعید بشود.

بعد از اینکه این تعریف را می‌کنند، می‌فرمایند شیء، خودش عارض بر همه‌ی اشیاء و موجودات می‌شود، از واجب تعالی گرفته، الله تبارک و تعالی شیء، ممکنات شیء، ممتنعات شیء، شیء بر همه‌ی اینها عارض می‌شود و اختصاص به یک جنس قریب یا بعید ندارد؛ لذا می‌فرماید شیء خودش یک جنس عالی فوق الأجناس است و فوق او دیگر جنسی تصور نمی‌شود.

آن وقت به سید شریف فرمودند که شما نگوئید اگر ما گفتیم مشتق مرکب از مفهوم شیء به علاوه‌ی حدث است، این شیء می‌شود عرض عام و لازم می‌آید دخول عرض عام در ذاتی، بلکه اشکال را اینطور بیان کنید که لازم می‌آید دخول جنس در فصل و دخول جنس در فصل معنا ندارد.

آن وقت مرحوم آقای نائینی اینجا یکی دو تا اشکال و جواب را بیان کرده است. اولی این است که فرمودند که اگر شیء جنس باشد، ما در فلسفه داریم که گفته اند خداوند وجود محض است، مرکب نیست اگر شیء می‌خواهد جنس باشد و از طرفی شکی نداریم که بر خداوند تبارک و تعالی عنوان شیء اطلاق هم می‌شود پس لازمه‌اش این است که خداوند جنس داشته باشد، شما که می‌گویید شیء جنس عالی است و در فلسفه این را ابطال کردند.

هر موجودی که جنس و فصل دارد، مرکب است و خداوند ترکیب در ذاتش محال است، نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل. این اشکال را ایشان وارد کردند.

در جواب فرمودند بله آن شیء که ما در خداوند می‌گوییم غیر از شیئی است که بر سایر موجودات می‌گوییم و اشاره کردند بر اینکه در کلمات امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت به خداوند این تعبیر آمده شیء لا کالاشیاء. این یک اشکال و جواب.

اشکال و جواب دوم

فرموده اند که اگر کسی بگوید شیء یک مفهوم انتزاعی است، یکی از مفاهیمی است که خارج محمول است، خارج محمول یعنی یک مفهومی که از خارج از ذات شیء انتزاع می‌شود و برای انتزاع غیر از ذات هم نیاز به چیز دیگری ندارد، شیء هم خارج محمول است و یک مفهوم انتزاعی است عنوان جنس را ندارد. در جواب فرموده اند که بله شیء گرچه از امور انتزاعی است اما چون از ذات انتزاع می‌شود، ملحق به ذاتیات است.

این بیان ایشان در این مسئله.

قبل از اینکه اشکال مرحوم آقای خویی را بیان کنیم که اشکال ایشان هم از بطن همین اشکال و جوابهایی که خود ایشان بر خود وارد کردند، روشن می‌شود که باید این نکته را عرض کنیم که مرحوم نائینی اینجا روی صنعت اهل معقول مشی فرمودند و این حرفها در فضای فکری اهل فلسفه و اهل حکمت بسیار باطل است.

چطور می‌شود که ما یک چیزی را به ذاتیات ملحق کنیم، این الحاق در عالم اعتبار است، اما وقتی می‌گوییم این مفهوم انتزاعی است از این سقف انتزاع می‌کنیم فوقیت را، این انتزاع یعنی یک چیزی است که ربطی به ذات این سقف ندارد. امور انتزاعیه و اعتباریه به یک معنا امور غیر واقعیه است؛ یعنی لا واقع له الا منشأ انتزاع.

در امور انتزاعیه هیچ حقیقتی و هیچ واقعیتی غیر از منشأ انتزاع ندارد؛ یعنی اگر این سقف از بین رفت منشأ انتزاع از بین رفت ما دیگر چیزی به نام فوقیت نمی‌توانیم انتزاع کنیم.

در امور اعتباریه هیچ واقعیتی الا اعتبار معتبر ندارد، اگر معتبر دست از اعتبارش برداشت از بین می‌رود این حرف وقتی به دست یک حکیمی داده شود، یک حرفی است که بلافاصله بطلانش برای او بدیهی است.

بگویید یک مفهوم انتزاعی است، اما ملحق به ذات است یعنی چه؟ این در منطق و فلسفه معنا ندارد و یک تعبیر غلطی است، بنابراین خود ایشان قبول فرمودند که مفهوم شیء از مفاهیم انتزاعیه است اما می‌گویند چون از ذات انتزاع می‌شود، این ملحق به ذات است. نه این چنین نیست.

در باب خود امکان، اگر فلسفه خوانده باشید در آنجا می‌گویند، ما از انسان یک مفهومی را به نام ممکن انتزاع می‌کنیم. امکان یک مفهومی است که حمل می‌شود بر انسان. از مفاهیمی است که داخل در ذات انسان نیست، اینطور نیست که بگوییم ذات انسان در جنس یا فصل امکان وجود داشته باشد، اما برای انتزاع این مفهوم غیر از ذات انسان نیاز به چیز دیگری هم نداریم. اصطلاحاً به آن می‌گویند خارج محمول.

خارج یعنی خارج عن الذات و برای حمل واسطه‌ای و سببی غیر از ذات نیاز ندارد در مقابل محمول بالضمیمه، این اشکال از بطن فرمایش ایشان استفاده می‌شود و ایشان جواب خودشان را با همین اشکال و جواب دادند و ما نتیجه می‌گیریم که این حرف، حرف غلطی است، این که بگوییم شیء عنوان جنس را دارد، مفهوم شیء داخل در ذات نیست.

کجای انسان می‌گویند الإنسان شیء، حیوان ناطق، شیء مفهومش داخل در ذات انسان و هیچ موجودی نیست. مفهوم شیء مثل مفهوم وجود می‌ماند. آیا وجود داخل در ذات و ماهیت انسان است؟ هرگز.

بعد از این اشکال نتیجه می‌گیریم که شیء عنوان جنس را اصلاً ندارد تا چه رسد به اینکه بگوییم جنس عالی است و مافوق او جنسی وجود ندارد.

ثانیاً باز خود ایشان در آن جواب از اشکال اول پذیرفته که اطلاق شیء بر خداوند با اطلاق شیء بر موجودات دیگر فرق دارد. اگر فرق داشت این کشف از این می‌کند که جنس الأجناس نیست، حیوان جنس برای انسان و بقر و غنم و اینهاست، صدقش از نظر حیوانیت بر همه‌ی اینها علی السویه است. خود شما قبول دارید که صدق شیء بر خداوند و شیء بر سایر موجودات علی السویه نیست، اگر این نشد معنایش این است که جنس الأجناس نیست.

مضاف بر این دو اشکال، یک اشکال است که این هم برمی‌گردد به همان اشکال اول ما، مرحوم آقای خوئی (قدس سره الشریف) فرمودند که این کلمه‌ی شیء معقول نیست که جنس عالی باشد یک مفهومی است انتزاعی و صدقش بر اشیاء صدق ذاتی نیست.

دلیلی که ایشان آوردند فرمودند اصلاً ما در عالم یک ماهیت اصیل داریم، اعتباری داریم، انتزاعی داریم، اینها قدر جامع ندارند تا ما بگوییم شیء قدر جامع بین اینهاست. در حقیقت این اشکال ایشان هم برمی‌گردد به همان دو اشکالی که ما عرض کردیم.

اینجا نکته‌ای که در حاشیه‌ی فوائد الأصول آمده و آن نکته این است که اصلاً سید شریف مرادش از عرض عام آن عرض عام در اصطلاح اهل منطق نیست، مرادش از عرض عام یعنی چیزی که خارج از ذات است.

آن عرض عامی که در اصطلاح اهل منطق است را اراده نکرده است، اینها مطالبی است که لازم است فقط به آن اشاره شود. اینجا مرحوم آقای خوئی می‌گوید استاد ما مرحوم آقای نائینی یک تعریفی برای عرض عام و خاص کرده، غیر از تعریفی که بر حسب اصطلاح منطقیین دارند نیاز به بیان ندارد.

این حرفها و اینها همه حاشیه‌ای و تعلیقه‌ای بود، بحث در این بود که شارح مطالع ادعا کرد که مشتق یک مفهوم مرکبی دارد، ناطق یعنی شیء له النطق، ضاحک یعنی شیء له الضحک.

سید شریف گفت که اگر مراد شما از شیء، شیء مفهومی باشد اینجا این اشکال وجود دارد، امام رضوان الله تعالی علیه بنا برآنچه که در کتاب تنبیه الأصول آمده، حدوداً چهار اشکال بر اساس حرف سید شریف کرده که اینها اشکالهای استخوان دار است.

در این بحث نه اشکال مرحوم نائینی نه جواب آقای خوئی اینها حرفهای استخوان داری که اساس اشکال سید شریف را از میدان به در بکند نبود، حرف بود اما یک حرف محکم و اساسی، بالاخره این استدلال اگر اثبات بشود نتیجه‌اش این می‌شود که مشتق نمی‌تواند یک مفهوم مرکب داشته باشد، اگر این اشکال سید شریف تصدیق بشود روشن می‌شود که مشتق یک مفهوم بسیط دارد و مفهوم مرکب نمی‌تواند داشته باشد، لذا باید ببینیم که این اشکال وارد است یا خیر.

عرض کردم که امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب تقریرات اصول در تنبیه الأصول در جلد اول صفحه‌ی 184 چهار اشکال کردند؛ البته این چهار اشکال به مجموع کلام سید شریف است، سید شریف شق دوم کلامش این است که می‌گوید اگر مرادتان از این شیء، شیء مصداقی باشد، یعنی بگوییم الإنسان ناطق، یعنی شیء له النطق، شیء مصداقی یعنی همان انسان، یا حیوان شیء، شیء مصداقی یعنی همان حیوان.

آن وقت در این قضیه اگر گفتیم الإنسان ضاحک این یک قضیه‌ی ممکنه است اگر ضاحک معنا کردیم به شیء له الضحک و شیء را شیء مصداقی قرار دادیم لازمه‌اش این است که قضیه از جهت امکان انقلاب پیدا بکند به ضروریه، چرا؟ چون گفتیم اگر شیء، شیء مصداقی باشد مراد از شیء همان انسان می‌شود، الإنسان شیء له الضحک، یعنی الإنسان انسان له الضحک که این می‌شود قضیه‌ی ضروری.

صاحب فصول بر این شق دوم کلام سید شریف اشکال کرده است، بعد در اشکال خودش هم اشکال کرده، آخوند به این قسمت کلام صاحب فصول هم اشکال کرده، حرفهای اینها است که در کفایه مطرح شده و دیگر نیازی به بیان نیست.

ما فقط این اشکالات اربعه‌ی امام را بیان می‌کنیم و این دلیل اول قائلین به وساطت را همین جا تمام می‌کنیم.

اشکال اول امام: امام می‌فرماید این اشکال یک برهان عقلی نشد، شما فوقش این است که بگویید منطقیین، اگر برای فصل انسان مثال به ناطق زدند اشتباه کردند، یک اشکال عقلی بر استحاله‌ی ترکیب شما اقامه نکردید.

به بیان دیگر این اشکال شما سبب می‌شود که از ناطق یک چیز دیگر تبادر بکند، اما اشکال عقلی و برهان عقلی بر استحاله‌ی ترکیب نیاورده است هذا اولاً.

و همچنین در شق دوم فرمودند که فوقش این است که الإنسان ضاحک را تا حالا می‌گفتند یک قضیه ممکنه است بنابر این تحلیل بگوییم که یک قضیه‌ی ضروریه است چه اشکالی پیدا می‌کند؟ مگر ما یک دلیل ضروری داریم بر اینکه قضیه‌ی ضروریه نباید باشد این یک برهان عقلی شما اقامه نکردید، هذا اولاً.

اشکال دومی که امام دارند می‌فرمایند قائلین به ترکیب چند دسته هستند، یک دسته می‌گویند مشتق که مشهورشان این است؛ مشتق مرکب است از شیء که همان ذات است، ذات ثبت له النور.

این اشکال شما به این گروه وارد است اما اگر ترکیب را مثل ترکیب محقق عراقی ما عنوان کردیم که ایشان ذات را داخل مفهوم مشتق نمی‌آورد، شیء را داخل در مفهوم مشتق نمی‌آورد.

محقق عراقی می‌گوید ناطق معنایش ذات له النطق نیست، می‌گوید ناطق مرکب است از نطق به علاوه‌ی انتصاب به ذات اما خود ذات داخل در مفهوم نیست.

اگر ما ذات را داخل در مفهوم نیاوردیم دیگر این اشکال شما مطرح نمی‌شود. این هم اشکال دوم.

اشکال سومی که کرده‌اند: این اشکال شما اختصاص به قول به ترکیب ندارد، روی قول به بساطت هم این اشکال وارد است چرا؟ برای اینکه ما بنابر قول به بساطت بالاخره این مشتق یک ماده دارد یا ندارد؟ یک هیأت دارد یا ندارد؟ ماده دلالت بر حدث دارد که همان نطق است، هیأت دلالت بر حمل حدث بر ذات دارد، ما یک ذاتی به برکت هیأت پیدا می‌کنیم اگر ما، شما بگویید ناطق معنای بسیط دارد و این یعنی چه؟ یعنی نطق، آنهایی که مشتق را معنای بسیط برآن قائلند، می‌گویند مشتق، ناطق یعنی نطق، چه فرقی بین اینهاست؟ می‌گویند یعنی نطق لا بشرط، نطق به شرط لا یعنی به شرط عدم الحمل. ناطق همان نطق است یعنی لا بشرط حمل و حمل بر چی؟ حمل بر ذات.

پس ما یک ذاتی داریم، ذاتی که ارتباط با ناطق پیدا بکند داریم.

اشکال چهارم امام این است که این که ما اشکال سید شریف را مطرح بکنیم بنا بر ترکیب تفصیلی است، یعنی ناطق مرکب است از شیء له النطق، شیء یک جزء و له النطق یک جزء دیگر.

مثل ترکیب تفسیری که برای غلام و زید مثال می‌زدیم در حالی که می‌فرمایند ما اول بحث این مسئله را گفتیم که در میان قائلین به ترکیب هیچ کس قائل به ترکیب تفصیلی نیست، می‌فرمایند این اشکال روی ترکیب تفصیلی مطرح می‌شود اما روی این که بگوییم مشتق یک معنای بسیط دارد عقل انحلال می‌دهد به شیء له النطق و این انحلال یک انحلال عقلی است، فرمودند که روی این بیان اشکال وارد نمی‌شود.

از میان این اشکالات اربعه‌ای که امام فرمودند انصاف این است که اشکال اول و دوم وارد است اما اشکال سوم و چهارم وارد نیست. این اشکال سومی که امام فرمودند بالاخره بنابر قول به بساطت هم ما می‌خواهیم هیات را حمل بر ذات کنیم، حمل بر ذات غیر از این است که ذات را داخل در مفهوم ناطق قرار بدهیم. یا در اشکال چهارم که فرمودند این متوقف بر قول به ترکیب تفصیلی است به نظر می‌رسد که این اشکال سوم و چهارم اشکال درست و تمامی نیست.

اشکال سید شریف متوقف بر ترکیب تفصیلی نیست، شما در الإنسان حیوان ناطق مگر در حیوان ناطق نمی‌گویید انحلال عقلی است، آن جا هم ما ترکیب تفصیلی نداریم، مع ذلک آن جا هم شما می‌گویید که یک جزءش حیوان است به نام جنس و یک جزءش هم ناطق است. ما اگر ناطق را انحلال عقلی دادیم به ذات ثبت له النطق این اشکال سید شریف وارد است.

مطلب را جمع کنیم، مرحوم نائینی اشکال سید شریف را هم به شق اول و هم به شق ثانی قبول کرده منتهی با یک تغییراتی.

فرموده جای عرض عام بگذارید جنس کذا و برهان سید شریف را پذیرفته و پذیرفتند که مشتق نمی‌تواند یک مفهوم مرکبی داشته باشد و حق این است از میان این اشکالات اربعه‌ای امام اشکال اول و دوم وارد است در نتیجه تا اینجا دلیل اول بساطت ناتمام شد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ